

تزهایی درباره فلسفه تاریخ

نوشته والتر بنیامین
ترجمه مراد فرهادپور



۱

حکایت می‌کند از عروسکی کوکی که چنان ساخته شده بود که می‌توانست به استادی شطرنج بازی کند، و هر حرکت مهره‌های حریف را با حرکتی مناسب پاسخ گوید. عروسکی در جامه گُرکی با قلیانی در کنار، رو در روی صفحه شطرنجی گذارده بر میزی عریض. مجموعه منظمی از آینه‌ها این توهّم را بر می‌انگیخت که این میز از همه سو شفاف است. حال آنکه به واقع، گوژپشی ریزاندام که شطرنج بازی خبره بود در چوف عروسک می‌نشست و به یاری رشته‌ها دستان عروسک را هدایت می‌کرد. می‌توان نوعی قرینه فلسفی برای این دستگاه در ذهن متصور شد. عروسکی که نامش «ماتریالیسم تاریخی» است، باید هماره برنده شود. او می‌تواند به سهولت همه حریفان را از میدان بعد کند، به شرط آنکه از خدمات الهیات بهره جوید، همان الهیاتی که، چنان‌که می‌دانیم، امروزه آب رفته است و باید از انتظار کناره گیرد.

۲

به گفته لوتز «یکی از جالبترین خصایص سرشت بشری، در کنار انبوه خودپرستیهای نهفته در موارد خاص، همان حسادت نورزیدن زمان حال نسبت به آینده است.» به یاری تأمل و بازندهیشی درخواهیم یافت که تصویر ذهنی ما از سعادت، رنگ و بوی خود را یکسره مدیون آن [دوره] زمانی است که از رهگذر سیر تحول هستی خودمان، نصیب ما شده است. آن نوع سعادتی که تصورش می‌تواند حسادت ما را برانگیزد، فقط در آن جو یا هوایی وجود دارد که

تفسیش کرده‌ایم، در جمع کسانی که می‌توانستیم با آنان گف بزنیم، یا زنانی که ممکن بود معشوقة ما شوند. به کلام دیگر، تصویر ما از سعادت به نحوی جدا ای ناپذیر به تصویر ما از رستگاری وابسته است.* همین امر در مورد نظر ما نسبت به گذشته، که مورد علاقه [علم] تاریخ است، صدق می‌کند. گذشته حامل نوعی نمایه زمانی است که از طریق آن به رستگاری رجوع می‌کند. میان نسلهای گذشته و نسل حاضر، توافقی سری وجود دارد. در این کره خاکی، برخی متظر ورود ما بودند. چونان همه نسلهایی که بر ما تقدم داشتند، مانیز از نوعی قدرت منجی‌گریانه (Messianic) ضعیف بهره‌مند گشته‌ایم؛ قادری که گذشته نسبت بدان حق و حقوقی دارد. احقيق این حقوق به یهای ارزان ممکن نیست. ماتریالیستهای تاریخی بدین امر واقف‌اند.

۳

عمل آن وقایع‌نگاری که همه وقایع را بدون تمیز نهادن میان [حوادث] بزرگ و کوچک، بازگویی می‌کند، مبتنی بر حقیقت ذیل است: مبنی‌دارید که تاریخ هیچ واقعه‌ای را که زمانی رخ داده است گم می‌کند. بی‌تردید، نوع بشر فقط پس از رستگار شدن است که گذشته‌اش را تمام و کمال بازمی‌یابد. به سخنی دیگر، فقط برای بشر رستگار شده است که گذشته با همه دقایق و لحظاتش، امری نقل‌کردنی و موضوع بحث می‌شود. تک‌تک لحظاتی که [این بشر] زیسته است به بخشی باب روز بدل می‌شود – و آن روز، روز قیامت و داوری است.

۴

نخست خوراک و پرشاک را بجوبید، آنگاه
شهریاری خداوند بر شما مزید خواهد شد.

– هنگل، ۱۸۰۷ –

پیکار طبقاتی که مورخان متأثر از مارکس آن را پیوسته مذکور دارند، جنگی است بر سر چیزهای پست و مادی که بدون آنها وجود هیچ چیز والا و معنوی ممکن نیست. با این حال، این امور والا،

* در زبانهای اروپایی واژه «rstگاری» یا «نجات» (redemption) اساساً به معنای اعاده حبیث است، جبران نواقص و کمبودها، بخشش و محرومیت و عواقب معصیت، و بازسازی و بازپروری است. بدین ترتیب، هر چیز و هر کس می‌تواند، به مفهومی عمیق و ریشه‌ای،rstگار و نوسازی شود. در الهیات مسیحی،rstگاری – که علاوه بر بشر، طبیعت و کل خلقت را هم شامل می‌شود – نقطه مقابل هویت است. جهان نو وrstگار شده، آفرینشی یکسره جدید نیست، بلکه نمونه کامل شده همان جهان قدیم است. از این روست که سعادت و نیکی، باrstگاری، یعنی با جبران نواقص و گناهان گذشته، مرتبط است. – م.

حضور خود در پیکار طبقاتی را در هیأتی سوای غنایم فاتحان، بهنمایش می‌گذارند. آنها خود را در این نبرد در هیأت شجاعت، شوخ طبیعی، زیرکی و پایداری جلوه گر می‌سازند. این امور توان آن را دارند که بر گذشته تأثیر بگذارند و هماره در برابر همه فتوحات گذشته و حال حاکمان علامت سوال خواهند نهاد. هم آنچنان که گلها به سوی خورشید می‌چرخند، گذشته نیز به لطف نوعی آفتاب‌گردی^{*} می‌کوشد تا به سوی آن خورشیدی بچرخد که در آسمان تاریخ طلوع می‌کند. هر ماتریالیست تاریخی باید به این ناپیداترین دگرگونیها آگاه باشد.

۵

تصویر حقیقی گذشته تیز و تندر می‌گذرد. گذشته را فقط در هیأت تصویری می‌توان به چنگ آورد که در آن لحظه که می‌توان بازش شناخت، درخشان گردد و از آن پس دیگر هرگز دیده نشود. «حقیقت از ما خواهد گریخت»؛ در نظرگاه تاریخی تاریخیگری، این عبارت گوتفرید کلر (G. Keller) نشانگر نقطه دقیقی است که در آن ماتریالیسم تاریخی، تاریخیگری را به دونیم می‌کند. زیرا هر تصویری از گذشته که از سوی زمان حال به منزله یکی از مسائل امروز بازشناخته نشود، می‌رود تا برای همبشه ناپدید گردد. (آن خبرهای خوشی که مورخ [وقایع] گذشته با دلی تپنده بازگو می‌کند، ممکن است درست در لحظه‌ای که دهان خود را می‌گشاید در خلا[ُ]گم شوند).

۶

صورت‌بندی و بیان روشن گذشته به شکل تاریخی، به معنای تصدیق آن «همانگونه که واقعاً بود» (رانکه^{**}) نیست. معنای آن به چنگ آوردن خاطره‌ای است که هم‌اینک در لحظه خطر درخشان می‌شود. ماتریالیسم تاریخی می‌خواهد آن تصویری از گذشته را حفظ کند که به صورتی غیرمنتظره بر آدمی نمایان می‌شود، تصویری که تاریخ در لحظه خطر بر آن انگشت می‌نهد. این خطر هم بر سنت و هم بر وارثان آن تأثیر می‌گذارد. خطری واحد هر دو آنها را تهدید می‌کند: خطر تبدیل شدن به ابزار طبقات حاکم. بیرون کشیدن سنت از باتلاق سازشگری که هرآینه ممکن است آن را فربلعد، تلاشی است که در هر عصری باید از نو صورت پذیرد. مسیحا

* heliotropism، فرایندی که طی آن گیاهان به سوی نور خورشید می‌چرخند یا در جهت آن رشد می‌کنند.

** لئوبولد رانکه (L. Ranke) مورخ مشهور آلمانی (۱۷۹۵-۱۸۸۶) که معتقد بود مورخ می‌تواند باید گذشته را همانگونه که واقعاً بود بازسازی کند. - م.

فقط در مقام منجی ظاهر نمی‌شود، او در نقش آن که دجال (Antichrist) را مقهور می‌کند، پا به میدان می‌نهد. عطیه دمیدن بر بارقه امید فقط از آن مورخی خواهد بود که کاملاً اطمینان دارد، در صورت پیروزی دشمن، حتی مردگان نیز این نخواهند بود. و این دشمن تا به امروز هماره فاتح بوده است.

۷

بنگر تاریکی و سرمای سخت را
در این دره‌ای که آکنده از نجوای فلاکت است

- برشت، اپرای سه‌پولی -

فوستل دوکولانژ به مورخانی که مایل‌اند عصری تاریخی را از تو تجربه و زندگی کنند، توصیه می‌کنند همه دانش خویش درباره جریان و حوادث بعدی تاریخ را از ذهن بزدایند. راه بهتری برای مشخص ساختن روشی که ماتریالیسم تاریخی از آن بریده است، وجود ندارد. یأس از به چنگ آوردن و حفظ تصاویر تاریخی راستین در لحظات کوتاه درخشش آنها، ریشه در نوعی فرایند همدلی دارد که منشأ آن سنتی و کاهلی دل (acedia) است. متألهان قرون وسطی، این حالت را علت ریشه‌ای اندوه می‌پنداشتند. فلوبیر که با آن آشنا بود، نوشت: «فقط معدودی قادر خواهند بود به یاری حدس و گمان دریابند که برای جان بخشیدن دوباره به کارتاز، آدمی تا چه حد باید اندوه‌گین باشد». * ماهیت این اندوه بدنهای روشنتر عیان خواهد شد اگر از خود پرسیم که پیروان تاریخیگری به واقع با چه کسی همدلی می‌کنند. و البته پاسخ گریزنایذیر است: با فاتحان. و همه حاکمان و رااث آنانی اند که پیش از ایشان فاتح شدند. و از این روزت که همدلی با فاتحان در همه‌حال به سود حاکمان است. ماتریالیستهای تاریخی می‌دانند که این یعنی چه. هر آن کس که از هرنبردی فاتح بیرون آمده است، تا بهمین لحظه شریک و همگام آن موکب پیروزمندی است که در آن حاکمان امروز پا بر سر افتادگان مغلوب می‌نهند. بنا به آینین کهنه، غنایم نبرد نیز همراه این موکب حمل می‌شود. اینها را ذخایر فرهنگی می‌نامند، و یک ماتریالیست تاریخی با نوعی بیطریقی محتاطانه، در آنها نظاره می‌کند. زیرا ذخایر فرهنگی مورد بررسی او، جملگی بدون استثنای دارای چنان خاستگاهی اند که اندیشیدن بدان بدون دهشت ممکن نیست. علاوه بر تلاش متفکران و هنرمندان بزرگی که آنها را خلق کرده‌اند، این ذخایر وجود خود را مدیون کار و زحمت بی‌نام و نشان معاصران خویش‌اند. همه شواهد و مدارک

* فلوبیر در ژمایی موسوم به سالامبو کشید تا فضای تاریخی تمدن باستانی کارتاز را بازسازی کند. این اثر مشحون از دقایق و نکات ظرف است که مجموعاً گذشته تاریخی را زنده می‌کنند. -م.

تمدن در عین حال شواهد و مدارک توحش‌اند؛ و درست همانطور که این مدارک از توحش بی‌بهره نیستند، شبیه انتقال آنها از مالک به مالک نیز آورده به توحش است. از این‌روست که یک ماتریالیست تاریخی تا حد ممکن خود را از آنها مجزا می‌کند. او مطالعه تاریخ در جهتی خلاف جریان رود را وظیفه خویش می‌داند.

۸

سنت ستمدیدگان به ما می‌آموزد که «وضعیت اضطراری» که در آن به سرمی برمی، قاعده است نه استثنای. باید به تصوری از تاریخ دست یابیم که با این بصیرت خواناست. آنگاه به روشنی درخواهیم یافت که وظیفه ما ایجاد یک وضعیت اضطراری واقعی است، و این کار، موضع ما را در مبارزه با فاشیسم تقویت خواهد کرد. یکی از دلایل وجود بخت پیروزی برای فاشیسم آن است که مخالفان فاشیسم، تحت عنوان پیشرفت، با آن به مثابه نوعی قاعده یا هنجار تاریخی برخورد می‌کنند. امروزه بسیاری از این نکته در حیرت‌اند که وقوع حوادثی که بر ما می‌گذرد، «هنوز هم» در قرن بیستم امکان‌پذیر است. ولی این حیرت نه حیرتی فلسفی است و نه سرآغاز معرفت^{*} — مگر معرفت به این حقیقت که آن تصوری از تاریخ که سرچشمه این حیرت است، قابل دفاع نیست.

۹

مهای پرواز است این دو بال،
و من سر آن دارم که به عقب برگردم،
و چه اندک می‌برد نصیبم از اقبال،
حتی اگر جاودانه بر جای می‌ماندم.

— گرها رد شولم، "Gruss Vom Angelus"

در یکی از نقاشیهای پل کله (P. Klee) موسوم به *Angelus Novus* فرشته‌ای را می‌بینیم با چنان چهره‌ای که گویی هم‌اینک در شرف روی برگرداندن از چیزی است که با خیرگی سرگرم تعمق در آن است. چشمانتش خیره، دهانش باز، و بالهایش گشوده است. این همان تصویری است که ما از فرشته تاریخ در ذهن داریم. چهره‌اش رو به سوی گذشته دارد. آنجا که ما زنجیره‌ای از رخدادها را رؤیت می‌کنیم، او فقط به فاجعه‌ای واحد می‌نگرد که بی‌وقنه مخربه بر مخربه تلبیار می‌کند و آن را پیش پای او می‌افکند. فرشته سر آن دارد که بماند، مردگان را بیدار کند، و آنچه را که خرد و

* اشاره به این کلام ارسسطو که «حیرت» نخستین گام در کسب معرفت (فلسفی) است. — م.

خراب گشته است، مرمت و یکپارچه کند؛ اما طوفانی از جانب فردوس در حال وزیدن است و با چنان خشمی بر بالهای وی می‌کوبد که فرشته را دیگر بارای بستن آنها نیست. این طوفان او را با نیروی مقاومت‌ناپذیر به درون آینده‌ای می‌راند که پشت بدان دارد، درحالی که تلبیار مزبله‌ها پیش روی او سر به فلک می‌کشد. این طوفانی است که ما آن را پیشرفت می‌نامیم.*

۱۰

آن مضماینی که بر طبق سنت و انضباط رهبانی برای تأمل و تعمق راهبان در نظر گرفته می‌شد، همواره به نحوی تنظیم و طراحی می‌شد که آنان را از دنیا و امور دنیوی دور کند. ما نیز در اینجا انکاری را بسط می‌دهیم که از ملاحظاتی مشابه نشأت می‌گیرند. سیاستمدارانی که مخالفان فاشیسم بدانان امید بسته بودند، هم‌اکنون به زانو درآمده‌اند و با خیانت ورزیدن به هدف و آرمان خویش، شکست خود را تأیید می‌کنند؛ در این برهه از زمان، هدف از طرح این افکار و اندیشه‌ها، رهاساختن سیاستمداران دنیاچو از دامهایی است که خائنان چیده‌اند و آنان را در این دامها گرفتار ساخته‌اند. نقطه شروع ملاحظات ما این بصیرت است که ایمان لجوچانه سیاستمداران به پیشرفت، اطمینان ایشان به «پایه‌های خویش در میان تودها»، و بالآخره، ادغام بوده‌وار ایشان در سازمان و دستگاهی هدایت‌ناپذیر، جملگی سه‌وجه پدیده‌ای واحد بوده‌اند. مقصود از این ملاحظات ارائه تصور و تخمينی از بهای گزافی است که باید پردازیم، اگر سر آن داریم تا از طریق طرز تفکر مرسوم خویش به درک و برداشت دیگری از تاریخ دست یابیم، برداشتی که از هرگونه سازش با شیوه تفکری که این سیاستمداران هنوز بدان پایین‌دند پرهیز می‌کند.

۱۱

آن میل به مصالحه و سازش که از آغاز خصیصه ذاتی سوسیال دمکراسی بوده است، علاوه بر تاکتیکهای سیاسی، با دیدگاههای اقتصادی این جنبش نیز درآمیخته است. این امر یکی از دلایل فروپاشی آن در دوران بعدی است. آنچه بیش از هر عامل دیگری طبقه کارگر آلمان را فاسد و تباہ ساخت این تصور بود که در جهت جریان [تاریخ] حرکت می‌کند. در نظر این طبقه، تحولات

* حفظ امانت و وفاداری به متن، مهمترین اصل اخلاقی و بنیان حقیقت نهفته در هر ترجمه‌ای است. با این حال، مترجم این متن، به سختی توانست در برابر وسوسه تعریض شعار قطعه فوق و نشاندن سطور زیر بر جای ترجمه زمحت خویش از شعر گرها رد شولم مقاومت کند: از فراز گردن خرد و خراب و مست / باد می‌بیجد / یکسره دنیا خراب از اوست. -م.

تکنولوژیک در حکم شیب آن روید بود که می‌پنداشت همراه با آن در حال حرکت است. حال فقط یک گام دیگر تا قبول این توهم باقی‌مانده بود که کار در کارخانه – که گمان می‌رفت به پیشرفت تکنولوژیک گرایش دارد – موجد نوعی دستاورده سیاسی است. برداشت قدیمی مذهب پرووتستان از اخلاق کار در میان کارگران آلمانی در هیأتی دنیوی احیا شد. برنامه گوتا^{*} نقداً حاوی آثار این آشفتگی و سردرگمی است. در این برنامه، کار به منزله «منشاً و منبع کل ثروت و کل فرهنگ» تعریف شده است. مارکس با شامه تیز خود رایحه فساد را تشخیص داد و در رد تعریف فوق نوشت «... آن کس که جز نیروی کار خوش مالک هیچ‌گونه دارایی دیگری نیست» باید ضرورتاً «برده آن کسانی شود که خود را مالک و صاحب کرده‌اند». مع‌هذا، آشفتگی و گیجی گسترش یافت، و اندک‌زمانی پس از کنگره گوتا، یوزف دیتزگن (J. Dietzgen) اعلام داشت «نام منجی عصر جدید کار است... بهبود... کار موجد آن ثروتی است که اینک قادر به ایجاد تحولاتی است که پیش از این هرگز در توان هیچ منجی دیگری نبوده است.» این برداشت از ماهیت کار، که مبتنی بر نوعی مارکسیسم مبتذل است، به‌سادگی از کنار این پرسش می‌گذرد که محصولات کار چگونه می‌توانند به حال کارگران مفید باشند، درحالی که هنوز در اختیار آنان نیستند. این برداشت، بدون توجه به پیشرفت جامعه، صرفاً پیشرفت در عرصهٔ سلط بر طبیعت را تأیید و تصدیق می‌کند؛ و از قبل، همان ویژگی‌های تکنولوگراتیکی را به‌نمایش می‌گذارد که بعدها در فاشیسم مشاهده شد. یکی از این ویژگیها ظهور برداشتی از طبیعت است که به‌نحوی مشتمل با مفهوم طبیعت در یوتوپیاهای سوسیالیستی پیش از انقلاب ۱۸۴۸، تفاوت دارد. برداشت جدید از کار، در استثمار طبیعت خلاصه می‌شود، که این نیز به‌شیوه‌ای بس خام و مبتذل نقطه مقابل و مخالف استثمار پرولتاریا معرفی می‌گردد. در قیاس با این برداشت پوزیتیویستی، خیال‌پردازیهای فوریه، که بارها و بارها مسخره شده است، به‌طرزی شگفت‌انگیز درست و معقول می‌نماید. در روایت فوریه، به‌لطف کارایی تعاون و کارگروهی، چهار ماه تابان شب‌تیره کرده ارض را روشن خواهند کرد، بیخ و برف از مناطق قطبی زدوده خواهد شد، آب دریا دیگر شورمزه نخواهد بود، و سرانجام وحوش درنده مطیع آدمیان خواهند شد. همه اینها نشانگر نوعی از کار است که به دور از هرگونه استثمار طبیعت، توان آن را دارد که به‌زایمان طبیعت یاری رساند، یعنی به‌تولد مخلوقاتی که به مثابة امور بالقوه، در زهدان مام طبیعت آرام خفته‌اند. آن طبیعتی

* کنگره گوتا (Gotha) در ۱۸۷۵ موجب اتحاد دو حزب سوسیالیست آلمان، یکی به‌هربری فردیناد لاسال و دیگری به‌هربری مارکس و ولهم لیکنشت، شد. برنامه سیاسی مصوب این کنگره که پیش‌نویس آنرا لاسال و لیکنشت ارائه داده بودند، از سوی مارکس شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. این برنامه، هم به لحاظ سیاسی و هم از نظر اقتصادی، نقطه شروع حرکت سوسیال دمکراتی به‌سوی سازشکاری و ستابش از پیشرفت بود.

که، به گفته دیترن، «وجودش مجانی است»، معمم است از برای همین برداشت فاسد از کار.

۱۲

ما به تاریخ نیاز داریم، اما نه بدان گردن که ولگرد های
لوسین پرسمن در باع معرفت بدان نیاز دارند.

— نیجه، در باب فواید و مضار تاریخ

نه انسان یا انسانها، بلکه خود طبقه مبارز و ستمدیده مخزن معرفت تاریخی است. در اندیشه مارکس، این طبقه در مقام آخرين طبقه بهبند کشیده شده، در مقام آن استقامگیرندهای ظاهر می شود که رسالت رهایی را، به نام نسلهای بی شمار پایمال شدگان، به انجام می رساند. این باور، که برای مدتی کوتاه در گروه اسپارتاسیست^{*} ظهرور و خیزشی دوباره یافت، همواره از دید سوسیال دمکراتها امری مردود بوده است. آنها عملاً موفق شدند طی سدهه، نام بلاتکی را [از صفحات تاریخ] محو سازند، هرچند که این نام همان شعار و آواز مبارزه جویانهای بود که در [فضای تاریخی] قرن پیشین طنین افکنده بود. سوسیال دمکراسی صلاح دید نقش منجی نسلهای آینده را به طبقه کارگر واگذار کند، تا این طریق رگ و پی عظیمترین نیروی این طبقه بریده شود. تعلیم [ایقاعی] این نقش، طبقه کارگر را واداشت تا هم حس نفرت و هم روح ایثار خویش را از یاد ببرد، زیرا آنچه هر دو آنها را تقدیمه می کند بیشتر تصویر نیاکان بهبند کشیده شده است، تا تصویر نوادگان رهاشده از بند.

۱۳

هر روز که می گذرد آرمان ما روشنتر و مردم زیرکثر می شوند.

— ویلهلم دیترن، مذهب سوسیال دمکراسی

نظریه سوسیال دمکراسی، و حتی بیش از آن، عمل این حزب، بر مبنای تصوری از پیشرفت شکل گرفته است که به عوض توجه و پایبندی به واقعیت، موجود دعاوی جزمی بود. تصویری که سوسیال دمکراتها از پیشرفت در ذهن داشتند، در وهله نخست [مبین] پیشرفت خود نوع پیشر بود (و نه فقط ترقی و بهبود توانایی و معرفت آدمیان). ثانیاً، این پیشرفت، مطابق با ایده تکامل نامتناهی انسان، معرف فرایندی نامحدود و بیکران بود. ثالثاً، چنین قلمداد می شد که

* گروهی چهگرا که در آغاز جنگ جهانی اول و در اعتراض به سیاستهای ناسیونالیستی حزب سوسیالیست آلمان تو سط کارل لیبکشت و روزا لوکزامبورگ تأسیس شد و بعدها به حزب کمونیست آلمان پیوست.

مقاومت در برابر پیشرفت، که به صورتی خودکار مسیری مستقیم یا مارپیچ را دنبال می‌کند، ناممکن است. هر یک از این صفات یقیناً مسائله‌ای بحث‌انگیز و قابل نقد و بررسی است. با این حال، در لحظه تصمیم‌گیری و تعیین برنده و بازنده، نقد باید به ورای این صفات نفوذ کند و آنچه را که وجه مشترک آنهاست در کانون توجه خود قرار دهد. مفهوم پیشرفت تاریخی نوع بشر را نمی‌توان از مفهوم پیشروی آدمی از خلال نوعی زمان تهی و همگن [یکنواخت]، جدا ساخت. بررسی و سنجش مفهوم اینگونه پیشروی باید پایه و اساس هر نقدي از خود مفهوم پیشرفت باشد.

۱۴

منشأ همان مقصد است.

- کارل کراوس، کلمات منظوم، ج. ۱

تاریخ موضوع و مضمون^{*} ساختی است که عرصه و گستره [شکل‌گیری] آن، زمان انباشته از حضور «لحظه حال»^{**} است، نه زمان تهی و همگن. بدین لحاظ، در نظر روسبیر، روم باستان گذشته‌ای بود انباشته از [بارانچه‌گاری] زمان «لحظه حال» که به دست او منفجر و از پیوستار تاریخ گسیخته شد. انقلاب [کبیر] فرانسه به خود چونان تجسد و تحقق دوباره تمدن روم می‌نگریست، و روم باستان را همانگونه به یادها فرامی‌خواند که [طراحان] مدد، البسته ادوار گذشته را در ذهن معاصران زنده می‌کنند. نگاه خبره و تیزبین مد هماره در جستجوی موضوعات چشمگیر و جنجالی است، صرف نظر از اینکه این موضوعات در کدامین گوشة تاریک گذشته‌های دور جنب و جوشی به پا کرده‌اند. مد، جهش یا خیزی سبعانه به درون گذشته است. اما این جهش در صحنه‌ای تحقق می‌پذیرد که در آن همه فرامین از سوی طبقه حاکم صادر می‌شود. همین جهش در فضای باز تاریخ به واقع خیزی دیالکتیکی است، و درک مارکس از انقلاب نیز بدین‌گونه بود.

۱۵

ویژگی طبقات انقلابی در لحظه دست یازیدن به عمل، آگاهی آنان نسبت به این امر است که

* ظاهرآ در اینجا مؤلف اصطلاح "subject" را به معنای «موضوع و مضمون» به کار بردé است. -م.
** بنایمیں اصطلاح "jetzzeit" را به کار می‌برد و با استفاده از علامت نقل قول نشان می‌دهد که عصداً از ارائه معادلی برای واژه "Gegenwart" به معنای «زمان حال» نیست. روشن است که او اصطلاح عرفانی "nunc stans" [معنی «حال جاودان»] با لحظه حضور و نفوذ ابدیت در زمان و گست زمان تک خطی] را مذکور دارد.

هم اینک می‌روند تا پیوستار تاریخ را منفجر کنند. انقلاب کبیر تقویمی نو ارائه کرد. نخستین روز هر تقویم به سان معادل تاریخی دوربینی عمل می‌کند که گذر زمان را ثبت می‌کند. و این روز، اساساً، همان روز واحدی است که در هیأت روزهای تعطیل، که روزهای خاطره‌اند، پیوسته تکرار می‌شود. بدین ترتیب، تقویمها چونان ساعتها زمان را اندازه‌گیری نمی‌کنند، آنها یادبودهای نوعی آگاهی تاریخی‌اند. که طی صدسال گذشته کوچکترین اثری از آن در اروپا نمایان نبوده است. در انقلاب ماه ژوئیه^{*} واقعه‌ای رخ داد که روشن ساخت این آگاهی هنوز زنده است. در نخستین شامگاه نبرد معلوم شد که در نقاط مختلف پاریس، افرادی به صورت همزمان ولی مستقل از یکدیگر، به ساعتها بزرگ برجها و میادین شهر شلیک می‌کنند. شاهدی عینی، که احتمالاً این بصیرت خویش را مدیون هنر قافیه پردازی بود، نوشته:

شیوه کارهای علمی از مطالعات فرنگی

چه کسی باور می‌کرد؟ حال به ما می‌گویند که در بای هر برج پوشش‌های جدید، تو گویی از خود زمان به خشم آمده‌اند، به عقربکها شلیک کرده‌اند تا روز را متوقف کنند.^{**}

۱۶

یک ماتریالیست تاریخی نمی‌تواند از مفهوم آن زمان حالي بی‌نیاز باشد که در حکم گذر زمان نیست، بلکه در آن زمان متوقف شده و ساکن است. زیرا این مفهوم همان لحظه حالي را تعریف می‌کند که در آن او خود سرگرم نگارش تاریخ است. تاریخ‌گری تصویر «ابدی» گذشته را عرضه می‌کند؛ ماتریالیسم تاریخی گذشته را در اختیار تجربه‌ای یکتا قرار می‌دهد. ماتریالیست تاریخی کاری به کار آنانی ندارد که در خانه فحشای تاریخ‌گری تمامی نیروی خویش را نثار آن فاحشه‌ای می‌کند که نامش «در روزگاران گذشته» است. او مهار قوای خویش را در دست دارد، و مرد آن هست که پیوستار تاریخ را منفجر و منفصل سازد.

۱۷

تاریخ‌گری به درستی در [مقوله] تاریخ جهانی [کلی، Universal] به‌آوج خود می‌رسد. تاریخ‌نگاری ماتریالیستی به لحاظ روش با تاریخ‌گری بیشتر از سایر انواع تاریخ‌نگاری تفاوت دارد. تاریخ جهانی فاقد هرگونه استخوان‌بندی نظری است. روش آن مبتنی بر جمع کردن و

* اشاره به انقلاب ژوئیه سال ۱۸۳۰ علیه شارل دهم. -م.

** متن اصلی این شعر در زبان فرانسوی کاملاً موزون و مقفى است. -م.

افزودن داده‌ها بر یکدیگر است؛ تاریخ جهانی انبوی از داده‌ها را گرد می‌آورد تا زمان تهی و همگن را پُر کند. حال آنکه تاریخ‌نگاری ماتریالیستی مستقیم بر نوعی اصل سازنده (constructive) است. تفکر علاوه بر جریان افکار، مستلزم توقف آنها نیز هست. آنجاکه تفکر به ناگاه در [هیأت] نوعی پیکربندی آبستن تنشهای گوناگون، از حرکت بازمی‌ایستد، ضربه‌ای بر آن پیکربندی وارد می‌آورد که به واسطه آن، این پیکربندی به صورت یک موناد یا جوهر فرد مبتلور می‌شود. یک ماتریالیست تاریخی فقط در شرایطی به سراغ موضوعی تاریخی می‌رود که با آن همچون یک موناد بروخورد کند. او در این ساختار، نشانه نوعی توقف منجی‌گرایانه و قوع زمان را بازمی‌شناسد، یا به بیان دیگر، نوعی بخت و اقبال انقلابی در نبرد برای نجات گذشته مظلوم. او در این ساختار مذاقه می‌کند تا بتواند از این طریق، دوره‌ای خاص را از جریان همگن تاریخ بگسلد – کنند این یا آن زندگی خاص از دل این دوره، یا کنند اثری خاص از دل کلیات آثار. در نتیجه اتخاذ این روش، کلیات آثار در این اثر خاص به طور همزمان حفظ می‌شود و نفی می‌گردد و تعالی می‌یابد؛^{*} و این دوره تاریخی در کلیات آثار؛ و کل جریان تاریخ در این دوره تاریخی. میوه و ثمره مغذی آنچه به صورت تاریخی درک شده است، زمان را چونان بذری بالارزش اما بی‌مزه در خود نهفته دارد.

پتانل جامع علوم انسانی

۱۸

به گفته یک زیست‌شناس مدرن «در قیاس با تاریخ حضور حیات ارگانیک در کره ارض، دورهٔ حقیر پنجاه هزار ساله حضور انسان هوشمند (homo sapiens)، چیزی است نظری دو ثانیه آخر یک روز بیست و چهار ساعته. در این مقیاس، کل تاریخ تمدن بشری در یک پنجم آخرین ثانیه آخرین ساعت خلاصه می‌شود.» زمان حال، که در مقام الگوی زمان منجی، کل تاریخ نوع بشر را به واسطه تلخیصی عظیم در خود گرد می‌آورد، دقیقاً همان بزرگی و منزلتی را دارد که تاریخ نوع بشر در کل کائنات.

الف

تاریخیگری با برقراری روابط علی میان لحظات گوناگون تاریخ، خود را راضی می‌کند. اما هیچ امر واقعی (fact) صرفاً به این دلیل که یک علت است، امری تاریخی محسوب نمی‌شود. چنین

* در این عبارت، بنیامین اصطلاح هگلی "aufheben" را در هر سه معنای آن (حفظ، نفی و تعالی) به کار برده است.

امری، به عبارتی، فقط پس از موت، و به میانجی وقایعی که ممکن است هزاران سال با آن فاصله داشته باشند، به امری تاریخی بدل می‌شود. هر مورخی که این حقیقت را سرلوحة کار خویش قرار دهد، دیگر هرگز دنباله و توالی وقایع را به مانند دانه‌های تسبیح ردیف و روایت نخواهد کرد. او، به عوض این کار، منظومه‌ای [از حقایق تاریخی] را در می‌باید که اجزای متسلسله آن عبارات اند از دوره خود او و دوره‌ای معین در گذشته. او از این طریق، برداشت یا تصویری از زمان حال را به متزله «زمان» [مبتنی بر] لحظه حال^{*} که رگباری از خردّها و ترکشها زمان منجی در آن نفوذ کرده است، تثبیت می‌کند.^{**}

ب

آن فالگیران و غیبگویانی که به خزاین اسوار زمان دست یافته‌اند، یقیناً در تجربه خویش از زمان، آن را نه متجانس می‌انگاشته‌ند و نه تهی. هر کس که این نکته را به خاطر سپارد، احتمالاً تا حدی درک خواهد کرد که زمانهای گذشته چگونه در خاطره – یعنی، درست به همین شیوه – تجربه می‌شدند. می‌دانیم که یهودیان از تحقیق و کاوش آینده منع شده بودند. اما، تورات و ادعیه آیین یهود آنان را به خاطره [ذکر] توصیه و راهنمایی می‌کند. این امر جذب جادویی آینده را از آن زدود، همان جادویی که سرور و ارباب همه آن کسانی است که برای کسب روشنایی و نور بدغیبگویان متولّ می‌شوند. ولی این منع حاکی از آن نیست که برای یهودیان، آینده بهزمانی همگن، یکنواخت و تهی بدل گشت. زیرا هر ثانية زمان، همان در تنگی بود که چه بسا منجی از آن وارد می‌شد.

* این مقاله ترجمه‌ای است از :

Walter Benjamin, "Theses on the Philosophy of History" in *The Illuminations*, ed. H.Arendt, Schocken Books, 1989, pp. 253-264.

* در این قطعه بنیامین اصطلاح عرفانی «لحظه حال» را در خدمت ارائه درکی تاریخی از زمان به کار می‌گیرد. به عبارت دیگر، او دو برداشت متصاد از زمان و تاریخ را در برابر هم قرار می‌دهد: برداشت عقل‌گرایی مدرن که متنکی بر فیزیک نیوتونی است و زمان و تاریخ را رسانه‌ای تهی و متجانس و یکنواخت می‌داند، و برداشت عرفانی که زمان و تاریخ را اموری موهم یا سایه‌های مهم ابدیت و جاودانگی بسی زمان تلقی می‌کند. از درون تناقض دیالکتیکی مابین این دو است که تصور جدیدی از تاریخ نمایان می‌شود. «لحظه حال» در روایت بنیامین حاکی از گست پیوستار تاریخ و ظهر واقعیتی نو است، نه گریز از چرخه زمان به نیروانا. تاریخ میان پیشرفت جبری و تدریجی به سوی آزادی و رهایی نیست؛ تاریخ همان انتظار و امید برخاسته از رنج گذشتگان است که در آن هر لحظه‌ای ممکن است لحظه رستگاری، لحظه انقلاب و رهایی از تکرار اسطوره‌ای باشد. - م.